

سرمایه داری، بحران و انحطاط

انحطاط سیستم کاپیتالیستی اینک یک واقعیت عینی همه جا مشهود در سرتاسر جهان موجود است. اینکه این نظام کی از پا در خواهد آمد و چه زمانی نابود خواهد شد سؤالی است که پاسخ آن را فقط و فقط در موقعیت جنبش کارگری بین المللی، در درجه آمادگی و آگاهی و سازمان یافتگی طبقه کارگر جوامع مختلف و خلاصه کلام در چگونگی آرایش قوای پرولتاریا برای استقرار سوسیالیسم باید جستجو نمود. انحطاط عینی و بالفعل کاپیتالیسم لزوماً با قریب الوقوع بودن مرگ آن مترادف نیست. سرمایه داری حتی در حادثترین فاز انحطاط و پوسیدگی اش نیز در صورت ضعف جنبش کارگری می تواند سالها پا برجا بماند و به مدد همان مکانیسمهای درونی فرسوده اش خود را پالایش یا سوخت و ساز کند. مفهوم واقعی انحطاط یا بالفعل بودن احتضار و انحطاط سرمایه داری اینست که این نظام وارد مرحله ای شده است که برای بقای خود سواى تعرض بی وقفه و سبعمانه به سطح معیشت فعلاً موجود طبقه کارگر در نقاط مختلف جهان هیچ راه دیگری در پیش روی ندارد. این فاز از گنبدیدگی و پوسیدگی سرمایه داری محصول جبری کارکرد قوانین درونی سرمایه است. سرمایه بین المللی در زیر فشار تناقضات ناشی از این قوانین و کاهش کیفی و بی بازگشت ظرفیت بحران زدایی خود هر روز بیش از روز پیش در ژرفنای این انحطاط فرو می خزد. این بدان معنی است که طبقه کارگر بین المللی نیز دو راه بیشتر در پیش پای خود ندارد. یا باید به انقلاب روی آورد و مناسبات کار مزدوری را در هم فرو کوید و یا در غیر این صورت شاهد تنزل لحظه به لحظه حداقل معیشتی موجودش و محو تمامی دستاوردهای سیاسی و اقتصادی مبارزات گذشته اش باشد. یا محو کامل کاپیتالیسم و برقراری سوسیالیسم و یا تحمل پرداخت سنگین ترین تاوان اقتصادی و اجتماعی در ازاء هر روز عمر باقیمانده این نظام. سواى این دو راه هیچ راه سومى برای آینده طبقه کارگر متصور نیست. در این باره و بویژه در رابطه با پایه های مادی و ماهیت واقعی انحطاط سیستم سرمایه داری طبیعتاً بحث جداگانه ای لازم است، در اینجا تنها خواهیم کوشید تا روند عینی و سیر عملی وقوع این

احتضار و گنبدی را از طریق مراجعه به پروسه بازتولید سرمایه بین المللی مورد تعمق قرار دهیم. برای این کار ما به سراغ نمونه هایی می رویم که مرور آنها می تواند تصویر روشن و بسیار زنده ای از موقعیت عمومی سرمایه جهانی در شرائط فعلی بدست دهد و در این رابطه از اتحادیه اروپا و مقدم بر همه از انگلیس آغاز می کنیم.

فاز اخیر تهاجم سرمایه به سطح معیشت کارگران در انگلیس عموماً با "تاچریسم" تداعی می گردد. دهه ۸۰ شاهد تعمیق مستمر بحران اقتصادی سرمایه داری بریتانیا از یکسو و موج جدید تعرض سرمایه به دستاوردهای طبقه کارگر انگلیس از سوی دیگر بود. تاچریسم برای گسترش این تعرض و محو دستاوردهای جنبش کارگری از اعمال هیچ سببیتی رویگردان نبود. برقراری سیستم کار ژاپنی و نظم سربازخانه ای در کارگاهها و مراکز کار، محو تمامی امکانات رفاهی و خدمات اجتماعی، تنزل حداکثر سطح دستمزدها، تغییر مؤثر "قانون کار" موجود و باز تنظیم آن بر پایه از بین بردن همه حق و حقوق صنفی کارگران و بسیاری تغییرات دیگر در زمره خطوط اولیه این برنامه ریزی و سیاست هار ضدکارگری قرار می گرفت. تاچریسم مسلماً برای کارگر انگلیسی آخر قرن بیستم، هر چند که این کارگر یا کارگران از نظر آرایش قوای سیاسی و موقعیت پیکار طبقاتی در وضع نامساعدی قرار داشته باشند، باز هم بهیچوجه قابل تحمل نبود. در شکست تاچریسم جای شبهه ای وجود نداشت اما سرمایه داری انگلیس نیز برای بقای خود هیچ راه دیگری سواي تعرض علیه سطح معیشت موجود کارگران در پیش روی خود نمی دید. تهاجم به دستمزدها و حداقل زندگی کارگران به هر میزان و تا آنجا که قوای طبقاتی سرمایه و ضعف جنبش کارگری اجازه دهد امری محتوم بود. سرتاسر دهه ۸۰ و سال های پس از آن نیز دقیقاً شاهد همین یورش جنون آمیز بورژوازی است.

درطول این مدت حدود میلیونها کارگر از کار بیکار شده اند و شمار مشاغل نیمه وقت از ۳ میلیون به ۶ میلیون افزایش یافته است. به بیان صریحتر میلیونها کارگر انگلیسی کار تمام وقت خود را از دست داده و به دنبال آن آن یا بکلی بیکار مانده اند و یا در بهترین حالت به نوعی کار نیمه وقت دست یافته اند. محصول این پروسه تنزل رقت بار سطح ندگی بخش مهمی از طبقه کارگر انگلیس بوده است. دولت سرمایه در راستای پیشبرد این سیاست شوم ضدکارگری قبل از هر چیز قوانین مربوط به

حداقل دستمزد (minimilön) را که از قدیمی ترین و در عین حال ابتدایی ترین و بدیهی ترین حقوق صنفی کارگران است بکلی لغو نموده است. با لغو این قانون سرمایه داران اجازه می یافتند که بطور "قانونی" و رسمی هیچ حدّ و مرزی را در تعرض به حداقل معیشت طبقه کارگر رعایت نکنند و از رقابت دردناک موجود میان ارتش وسیع ذخیره کار در جامعه، سبانه ترین سوء استفاده ها را در جهت تنزل سطح دستمزدها بعمل آورند. دولت سرمایه به این نیز بسنده نکرد، سایر قراردادها و قوانین مربوط به استخدام کارگران را در همین راستا یعنی در جهت یکه تازی بی عنان یورش سرمایه به جنبش کارگری و حداقل زندگی کارگران دچار تغییر ساخت. کارفرمایان اجازه یافتند که ساعات کار کارگران را بطور یک طرفه مطابق میل خویش و در واقع متناسب با تأمین حداکثر سود تعیین نمایند. انجام این تغییرات سبب شد که از یکسو سیل سرمایه های امریکایی و ژاپنی و... با هدف بهره گیری از نیروی کار ارزان طبقه کارگر و قانون آزادی توحش سرمایه، به انگلیس سرازیر شود و از سوی دیگر بخش قابل توجهی از طبقه کارگر بیش از پیش در ورطه هولناک فقر و سیه روزی فرو غلطد.

مطابق آمارهای رسمی و از جمله آمار سازمان ملل درصد کارگران شاغل و بیکار انگلیسی که در زیر خط فقر زندگی می کنند در طی همین مدت از ۱۰٪ به بیش از ۲۰٪ افزایش یافته و این در حالی است که جمعیت عظیمی از طبقه کارگر برای حفظ حداقل موجود معیشتی اش مجبور است به مراتب بیش از دهه های پیش کار کند. منابع مختلف بورژوازی خود با صدای بلند اعتراف میکنند که حداقل ساعت کار در انگلیس هم اکنون از مرز ۴۵ ساعت در هفته متجاوز است و میزان اضافه کاری به مراتب از دهه های پیش بیشتر شده است.

سرمایه داری بریتانیا در پرتو این تعرض همه سویه و همه جا گستر علییه شرائط کار و زیست کارگران یا به بیان دیگر با سرشکن نمودن تمامی بار بحران اقتصادی موجود بر دوش طبقه کارگر توانسته است مجال چند صباحی دیگری برای تداوم بازانباشت سرمایه ها دست و پا کند. زمان این فرصت مسلماً بسیار کوتاه خواهد بود و طبقه کارگر انگلیس در صورت عدم مقاومت و تعرض متقابل، به یقین آماج یورشهای بسیار سبانه تر و سنگین تری قرار خواهد گرفت. آینده جامعه و سرنوشت زندگی کارگران را

طبیعتاً روند واقعی پیکار طبقاتی میان پرولتاریا و بورژوازی رقم خواهد زد اما آنچه که فی الحال به مثابهٔ محصول این فاز از تعرض سرمایه می توان گزارش کرد گسترش هر چه وسیعتر فقر و فلاکت در جامعه و سیه روزی و بی خانمانی ملیون ها کارگر انگلیسی است. جدول زیر که در عرف پژوهشهای بورژوازی به "جدول توزیع درآمد میان اقشار مختلف اجتماعی"!!! معروف است و همهٔ داده ها و ارقام و اعدادش هم از سوی منابع رسمی سرمایه و هم بامعیارهای رسمی و طبقاتی بورژوازی تنظیم شده است با همهٔ بی معنی بودنش می تواند گوشه هایی از روند تشدید بی حقوقی کارگران در سالهای اخیر را معنی کند.

تغییرات چگونگی توزیع درآمد بین گروههای مختلف اجتماعی در انگلیس

از ۱۹۷۹ تا ۱۹۹۲

؟

۱۹۷۹	۱۹۹۲	؟؟؟؟
درآمد کل	درآمد کل	درصد جمعیت
۱۰٪	۶٪	۲۰٪ فقیرترین
۱۴٪	۱۱٪	۲۰٪ تقریباً فقیر
۱۸٪	۱۷٪	۲۰٪ میسانسه
۲۳٪	۲۳٪	۲۰٪ تقریباً مرفه
۳۵٪	۴۳٪	۲۰٪ ثروتمند

کاملاً پیداست که آن قسمت از جمعیت انگلیس که در اینجا زیر نام گروههای فقیر و فقیرترین دسته بندی شده اند، سوی بخشی از طبقهٔ کارگر این جامعه انسانهای دیگری نمی باشند. انسانهایی که با کار خود و همزنجیرانشان تمامی سرمایهٔ اجتماعی انگلیس، همهٔ داراییها و دار و ندار سرمایه داران انگلیسی و سهم معینی از کل سرمایهٔ بین المللی و ثروت

سرمایه داران جهانی را تولید کرده اند اما خود تا بدین حد فقیرند. انسانهایی که عرف و فرهنگ و ایدئولوژی بورژوازی حتی هویت کارگر بودنشان و این واقعیت را که آنان نیروی تولید کننده تمامی سرمایه ها هستند به آسانی تکذیب میکنند و با نثار نام انسانهای فقیر بر آنها، کل استثمار و ستم و بیحقوقی ناشی از نظام سرمایه داری یا ریشه واقعی این فقیر بودن را یکجا در پرده میکشند. مطابق جدول فوق میزان دستمزدسالانه انبوه عظیمی از جمعیت کارگری انگلیس یعنی ۴۰٪ از کل سکنه این کشور، اولاً فقط معادل ۱۷٪ درآمد عمومی جامعه است و ثانیاً مابین نسبت یا در واقع سهم بازتولید نیروی کار این کارگران از کل درآمد اجتماعی در طول دهه های ۸۰ و ۹۰ مستمراً رو به کاهش رفته و از ۲۴٪ در سال ۱۹۷۹ به ۱۷٪ در ۱۹۹۲ تنزل پیدا کرده است. در همین حال منابع آماری خود بورژوازی خاطرنشان می کنند که سهم ۲۰٪ ثروتمند جامعه در همین فاصله از ۳۵٪ به ۴۳٪ افزایش یافته است. منابع مذکور این را نیز اضافه می نمایند که میزان درآمد مدیرعاملان شرکت ها و صاحبان مشاغل بالا بگونه ای سرسام آور رو به فزونی رفته است، بگونه ای که از ۲ میلیون پوند در سال نیز تجاوز نموده و به حقوقهای شماره تلفنی موسوم شده اند. این ارقام با همه نارسایی های عمیق و انبوهشان که ذاتی آمارگیریهای بورژوایی در رابطه با مسائل اقتصادی و بویژه تعیین درآمد طبقات و اقشار مختلف اجتماعی است بازهم همگی گواه آنند که نظام سرمایه داری سواي فقر روزافزون، تشدید فزاینده استثمار، توسعه بی وقفه محرومیت، محو دستاوردهای تاکنونی جنبش کارگری، قانونی ساختن توحش و مدرنیزه کردن بربریت، ساقط کردن هر چه دردناکتر کارگران از هستی، جدا کردن هر چه عمیق تر کارگران از محصول کار خود، هیچ نقش دیگری در تاریخ جاری زندگی بشر ایفاء نمیکند. از انگلیس به سوئد قدم می گذاریم تا کارنامه دو دهه اخیر سرمایه در این جامعه را مرور کنیم.

سرمایه داری سوئد با اندکی تأخیر نسبت به انگلیس و دقیقاً از سالهای آخر دهه ۸۰ تعرض همه سویه خود را به دستاوردهای جنبش کارگری آغاز کرد. بورژوازی سوئد و نمایندگان چپ و راستش از مودرات تا سوسیال دموکرات با اعلام دوران رکود و بحران اقتصادی همگی یکدل و یک زبان برای سازمان دادن یورش برق آسا به تمامی امکانات رفاهی، اجتماعی،

آموزشی و درمانی موجود که محصول مبارزات طولانی طبقه کارگر بود دست بکار شدند. فقط در فاصله میان ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۴ حدود ۶۸۰۰۰ کارگر کمک بهیار و بیش از ۵۰۰۰ پرستار از بیمارستانهای مختلف اخراج گردیدند. شمار کارگران نظافتچی دچار کاهش عمیق شد و همزمان بهای ورودیه بیمارستانها از ۳۵ کرون به ۱۵۰ و بعداً به ۲۶۰ کرون افزایش یافت. بودجه بهداشت و درمان وسیعاً تنزل نمود و بسیاری از فعالیتهای حیاتی و ضروری مراکز درمانی و خدماتی مانند حمایت از سالمندان، حتی انجام برخی جراحی های لازم در مورد پیران یا تعطیل شد و یا به حداقل کاهش یافت. هر کارگر کمک بهیار مجبور گردید که بیش از چند برابر سابق کار کند و هر کارگر بیمار مراجعه کننده به بیمارستانها ناگزیر شد که در قبال پرداخت چند برابر هزینه درمان حداقل سرویس پزشکی و درمانی را دریافت دارد.

در طول همین مدت شمار کارگران در رشته های مهم معادن و واحدهای بزرگ صنعتی از **557218** نفر به حدود **388908** نفر تقلیل یافت. در یک پروسه سریع بیکارسازی بالغ بر **1914** کارگر معدن، **10400** کارگر رشته های مواد غذایی، **11390** کارگر تولید کفش و پوشاک، **22750** کارگر چوب و جنگل و بالاخره **121860** کارگر شاغل در سایر رشته های صنعتی اخراج شده و از کار بیکار گردیدند. در این میان بخش ساختمان بیش از تمامی بخشهای یادشده آماج بیکار سازی قرار گرفت و حدود ۲۵٪ کارگران آن بیکار گردیدند.

سرمایه اجتماعی سوئد با هدف افزایش توان رقابت خود در بازارهای بین المللی و جلوگیری از کاهش نرخ سود موجودش فاز کاملاً جدیدی از بازسازی تکنولوژیک و افزایش همزمان حداکثر شدت کار کارگران را آغاز کرد. ارتقاء بیش از پیش سطح تولید همراه با کاهش هرچه بیشتر شمار کارگران یعنی همان مکانیسم طبیعی، ذاتی و شناخته شده سرمایه برای مقابله با تعمیق بحران، این بار بسیار حادثر و گسترده تر از تمامی دوره های گذشته سببیت بورژوازی را وثیقه پیشبرد خود ساخت. دهها هزار کارگر در رشته های مختلف صنعت اخراج شدند اما میزان تولید در مقایسه با قبل نه تنها تنزل نیافت که افزایش مؤثری را نیز در پی داشت. بر اساس آمارهای موجود بورژوازی کل دستمزد سالانه کارگران در تمامی رشته های معدن، مواد غذایی، دخانیات، نساجی، کفش، صنایع چوب،

کاغذسازیه‌ها، چرم، صنایع شیمیایی و دارویی، تولید پلاستیک، فلزات، صنایع اتومبیل و ماشین‌سازی از **65,174,207,000** کرون در سال ۱۹۸۹ تا رقم **65,087,368,000** کرون پایین آمد. بورژوازی سوئد با اخراج **163310** کارگر حتی پس از محاسبه تمامی افزایش دستمزدهای چندساله یکبار بازمی‌بیش از دهها میلیون کرون در هر سال صرفه جویی نمود، با افزایش شدت و سرعت کار در صنایع تمامی کار کارگران اخراجی و بیکار شده را بر دوش کارگران شاغل بار کرد و همزمان سطح تولید را حتی در قیاس با قبل بطور چشمگیر بالا برد. جدول زیر می‌تواند فقط گوشه‌های کوچکی از این جنایت سیاه بورژوازی را بنمایش گذارد.

میزان اشتغال و کل دستمزدهای پرداخت شده به کارگران و کارمندان در سال ۱۹۸۹

رشته صنعتی	شمار کارگران	کل حقوق سالانه	شمار کارمندان	کل حقوق سالانه
معدن	۷۲۵۰	۱,۰۰۹,۶۹۳,۰۰۰	۲۰۸۷	۴۲۹,۶۷۹,۰۰۰
مواد غذایی	۵۳۲۶۳	۵,۷۹۶,۰۲۲,۰۰۰	۱۸۷۵۱	۳۰۹,۱۲۲۵,۰۰۰
پوشاک	۱۹۳۵۱	۱,۷۷۴,۴۰۱,۰۰۰	۴۹۳۷	۸۱۲,۹۸۰,۰۰۰
صنایع شیمیایی، چوب،				
کاغذ و چاپ	۷۷۲۱۷	۱۰,۰۳۳,۵۰۳,۰۰۰	۳۵۵۴۳	۶۴۳,۹۱۳۴,۰۰۰
پلاستیک	۴۲۳۹۱	۵,۰۴۶,۶۹۰,۰۰۰	۲۷۳۴۸	۴۹۸,۷۷۶۶,۰۰۰
معدن سنگ	۱۷۳۴۵	۲,۰۳۱,۵۳۴,۰۰۰	۶۰۳۹	۱۰۷,۲۸۶۱,۰۰۰
فلزات	۳۲۷۵۹	۴,۲۶۷,۹۴۴,۰۰۰	۱۰۳۸۵	۱۹۴,۷۱۷۶,۰۰۰
اتومبیل و ..	۲۵۹۸۳۴	۲۹,۹۰۲,۰۱۲,۰۰۰	۱۳۵۱۸۹	۲۴۱,۸۳۸۲۴,۰۰۰
مجموع	۵۰۸۴۱۰	۵۹,۸۵۰,۷۹۸,۰۰۰	۲۳۰,۲۷۹	۴۲,۹۶۴,۶۴۵,۰۰۰

میزان اشتغال و کل دستمزدهای پرداخت شده به کارگران و کارمندان در سال ۱۹۹۴

رشته صنعتی	شمار کارگران	کل حقوق سالانه	شمار کارمندان	کل حقوق سالانه
معدن	۵۳۳۵	۱,۰۴۰,۴۱۷,۰۰۰	۱۷۲۳	۴۵۴,۵۸۴,۰۰۰
مواد غذایی	۴۲۸۶۶	۶,۷۰۴,۲۲۵,۰۰۰	۱۶۲۵۰	۳۷۴,۷۱۲۴,۰۰۰
پوشاک	۷۹۶۹	۱,۰۸۰,۲۳۵,۰۰۰	۲۶۷۷	۵۸۲,۴۶۶,۰۰۰
صنایع شیمیایی، چوب،				
چاپ و کاغذ	۲۹۳۶۱	۵۳۷,۰۲۸۳,۰۰۰	۲۳۷۶۹	۷۰۲,۶۶۲۵,۰۰۰
پلاستیک	۱۴۰۵۳	۲۲۰,۳۶۴,۰۰۰	۵۶۰۳	۱۳۳,۵۹۶۳,۰۰۰
معدن سنگ	۱۱۰۵۳	۱,۸۳۹,۱۸۶,۰۰۰	۴۶۶۸	۱۱۳,۲۸۹۹,۰۰۰
فلزات	۲۳۶۷۴	۴,۴۸۶,۸۶۴,۰۰۰	۸۱۵۴	۲۰۶,۴۴۹۹,۰۰۰
اتومبیل و ...	۱۷۵۶۷۷	۲۹,۴۶۰,۴۴۰,۰۰۰	۱۱۰,۴۹۸	۲۷۴,۰۲۱۰,۴۰۰
مجموع	۳۰۹,۸۸۸	۵۲,۱۸۵,۲۹۰,۰۰۰	۱۷۳,۳۴۲	۴۲,۷۴۶,۲۶۹,۰۰۰

اگر این واقعیت را مورد توجه قرار دهیم که دولت سرمایه داری سوئد بحکم طبیعت درونی سرمایه تمامی بار معیشت و هزینه زندگی صدها هزار کارگر بیکار را یکجا و بی هیچ کم و کاست بر دوش کارگران شاغل این مملکت بار کرده است، آنگاه بهتر خواهیم توانست ژرفای بی انتهای درنده خویی سرمایه را احساس کنیم. این را نیز فراموش نکنیم که داریم از سرمایه داری سوئد حرف می زنیم. از سرمایه داری جامعه ای که قبله عشاق سینه چاک دموکراسی است و در تمامی دشت و برزنش پرچم سوسیال دموکراسی در اهتزاز است. سرمایه داری مملکتی که نه بدست رژیمهای شاه و جمهوری اسلامی یا سرهنگان یونان و کودتاگران شیلی و مشابه آنها بلکه توسط متمدن ترین نمایندگان سرمایه داری یعنی سوسیال دموکراسی غربی اداره می گردد. ارقام و داده های آماری بالا بسادگی و حداکثر صراحت حرفهای مارکس را در ذهن هر کارگر و هر انسان با شرفی تداعی می کند که " در نظام سرمایه داری هر چه انسانها بیشتر کار کنند عمیق تر از محصول کار خود فاصله میگیرند و هرچه افزونتر تولید نمایند بر شدت استثمارشان افزوده میشود." امروز ۳۰۰۰۰۰ کارگر سوئدی تمامی بار تولید و مشقات کار ۲۰۰۰۰۰ همزنجیر بیکار شده خویشت را بر دوش میکشد، آنان بجای ۵۰۰۰۰۰ کارگر سال ۱۹۸۹ کار میکنند و محصولی به مراتب بیشتر از تمامی محصولات آن سالها برای سرمایه تولید می نمایند، بیش از گذشته به سرمایه داران سود می دهند اما خود هر روز بیش از روز پیش در ورطه از دست دادن کار و شاق تر شدن شرائط معیشت فرو می غلظند. هر چه بیشتر کار کرده اند، شمار بیشتری از آنها بیکار شده اند. هر چه فروانتر تولید کرده اند سطح زندگی و امکانات اجتماعی شان تنزل یافته است. هر چه بر سود سرمایه سرمایه داران افزوده اند بیشتر از بهداشت و درمان و دارو و دکتر محروم گردیده اند.

سرمایه داری سوئد در تلاش مقابله با بحران به تمامی بیکارسازیها و یورشهایی که بیشتر گفتیم دست یازید اما همه آنها باز هم برای نجات سرمایه کفایت نمی کرد. طبقه کارگر می بایستی تاوان تمکین و سکوت ناشی از تربیت سوسیال دموکراسی را به بهایی بسیار سنگین تر از این می پرداخت و عملاً نیز پرداخت. سیاست بدهکارسازی دولت در مقابل

سرمایه ها و سپس تحمیل تمامی این بدهی ها و سودهای کلان آن بر دوش طبقه کارگر و بویژه قشرهای کم درآمدتر این طبقه یکی دیگر از ترفندهای شوم احزاب راست و چپ سرمایه بود. قابل ذکر است که دولت های بورژوازی اساساً و بخصوص در شرائط رکود و بحران به منظور بالا بردن سود سرمایه ها و یا حداقل جلوگیری از کاهش سود آنها سیاست دریافت وامهای سنگین از بانکها و سرمایه داران داخلی و خارجی را پیشه می کنند. دولتها از اجرای این سیاست هدفهای معین زیر را دنبال می نمایند

۱. بخش قابل توجهی از سرمایه اجتماعی را که به دلیل وقوع عینی بحران و یا خطر بالفعل شدن گرایش نزولی نرخ سود در معرض تبدیل شدن به سرمایه آزاد و خروج از سیکل طبیعی بازتولید است به سرمایه مولد و سودآور مبدل می کنند. به کلام دیگر آن بخش از سرمایه را که در زیر فشار اشباع بازار داخلی و بین المللی و رقابت شدید میان بخشهای مختلف سرمایه به حالت سرمایه اضافی در آمده است دولتها در شکل وام از مؤسسات بانکی و مالی تحویل می گیرند و با پرداخت بهره های بانکی سنگین از راکد ماندن و تنزل نرخ سود آنها جلوگیری می نمایند.

۲. آنچه را که باید بصورت مالیات از سرمایه ها مطالبه کنند تا به هزینه های جاری و عمرانی خود اختصاص دهند، در چهارچوب وام دریافت می کنند و از این طریق زمینه را برای سرشکن کردن تمامی بار بحران بر دوش کارگران هموار می سازند.

۳. و بالاخره کلیه این اقدام بدهی همراه با سودهای نجومی و کلانش را زیر نام دیون دولتی به حساب بدهکاری طبقه کارگر ثبت می نمایند و این بدهکاری را به مشابه برهانی قاطع و نیرومند!!! مبنای برنامه ریزی دهشتاک ترین یورشهای دولتی علیه اشتغال و معیشت و سرویسهای خدماتی یا امکانات اجتماعی موجود کارگران می کنند. در پایان این بازی هولناک و جنایتکارانه آنچه اتفاق می افتد خیلی ساده و کوتاه این است که سرمایه داران تمامی سرمایه های خویش را به اضافه سودی دلخواه در اختیار می گیرند و کارگران یا بکلی از بیکار شده و به انسانهای بی خانمان و سیاه روز تبدیل شده اند و یا اینکه سهم قابل توجهی از امکانات زیستی و اجتماعی شان را از دست داده اند.

دولت سوئد نیز تا سال ۱۹۹۴ مبلغی معادل ۱،۲۲۷،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰ کرون بصورت وام از بانکها و مؤسسات مالی داخلی یا خارجی دریافت داشت و آنگاه با هزاران ترفند بافی و عوامفریبی سرمایه دارانه همین بدهکارها را سکوی تعرض خود به زندگی و کار و آموزش و بهداشت کارگران قرار داد. تمامی ارقام این بدهکاری بعلاوه ۹۰،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰ کرون بهره سالانه آن یکجا بر دوش کارگران بارشد و اخراجهای دستجمعی انبوه همراه با کاهش همه سوییۀ سرویسهای خدماتی و امکانات اجتماعی وثیقۀ بازپرداخت آنها به سرمایه داران گردید. در بارۀ اخراج انبوه کارگران بهیار، کمک بهیار و پرستار و تنزل وسیع امکانات درمانی و بهداشتی قبلاً بطور مختصر صحبت کردیم. نحوهٔ هجوم دولتهای سوسیال دموکرات و مودرات برای کاهش امکانات آموزشی فرزندان کارگران نیز نه فقط ملایم تر نبود که در پاره ای موارد بیرحمانه تر و خشن تر بود. شمار معلمان دورهٔ سه سالهٔ اول ابتدایی از ۲۲۹۶۰ نفر در سال ۱۹۸۹ به ۲۲۰۰۰ نفر در سال ۱۹۹۴ تقلیل پیدا کرد. در دورهٔ سه سالهٔ دوم دبستان نیز تعداد آموزگاران از ۲۲۲۵۵ در سال ۱۹۸۹ به ۲۰۲۷۰ نفر در سال ۱۹۹۴ رسید. حدود ۱۰۰۰ معلم زبان مادری، بیش از ۲۸۰۰ راهنمای آموزشی، و شمار کثیری از دارندگان مشاغل آموزشی و تربیتی دیگر بکلی بیکار شدند. کمتر شهری در سوئد یافت می شد که یک یا چند مدرسه در آن تعطیل نشده باشد. بسیاری از دبستان ها، دبیرستان ها و مراکز آموزشی تخلیه شدند و دانش آموزان آنها مجبور گردیدند که برای ادامه تحصیل خود با تحمل مشکلات ایاب و ذهاب به مدارس دیگر روی آورند. تعداد دانش آموزان هر کلاس در سطوح مختلف آموزشی افزایش یافت، از فضای آموزشی و کیفیت تدریس و یادگیری به نحو بسیار چشمگیری کاسته شد. معلمان مجبور شدند که بسیار شدیدتر و شاق تر از گذشته کار کنند و دانش آموزان ناچار گردیدند که به کاهش معلم و وسائل کمک آموزشی و کلاس تنگتر و غذای ناکافی تن دهند و در سطح دبیرستان از تغذیۀ رایگان بکلی محروم گردند. بورژوازی در گذشته های خیلی دور و مثلاً در قرنهای ۱۸ و حتی ۱۹ مجبور بود که سهمی از استعمار دهشتبار طبقهٔ کارگر را برای پیشبرد پروسهٔ خودگستری و تأمین نیروی کار بارآورتر مورد نیازش صرف برپایی مدارس کند اما اینک در لحظهٔ پایان قرن بیستم برای تداوم انباشت و حفظ بقای خود دیوانه وار به ویرانسازی مدارس، برچیدن

بساط آموزش و جمع کردن بیمارستانها می پرداخت.

تعرض سرمایه به هست و نیست کارگران اما هیچ حد و مرزی را به رسمیت نمی شناخت. تمامی آنچه که گفتیم فقط پله نخستین برای دستیابی به یورشهای سهمگین تر بود. بیمه بیکاری که قبلاً و در سالهای اول دهه ۸۰ از ۱۰۰٪ به ۹۰٪ کاهش یافته بود اینک توسط دولت مودرات سرمایه به ۸۰٪ و متعاقب آن بدست نمایندگان سوسیال دموکرات سرمایه به ۷۵٪ تنزل داده شد. خیل عظیم کارگران بیکار بتدریج در اثر استمرار بیکاری امکان حصول همین ۷۵٪ را نیز دست میدادند و برای تأمین هزینه زندگی و نان خانواده شان به کمکهای اداره امور اجتماعی متوسل میگرددند. آنچه که در عمل اتفاق می افتاد به مراتب از اینها فراتر بود. بعد از چندی مقامات رسمی رژیم خود اعتراف کردند که میزان صرفه جویی دولت از محل کاهش بیمه بیکاری بطور سالانه حدود 4,5 میلیارد بیش از میزان پیش بینی شده بوده است. بیکارسازیها و یورش همه سوبیه سرمایه به دستاوردهای جنبش کارگری در جامعه ای که طبقه کارگرش فاقد رهبری مستقل طبقاتی و سوسیالیستی خویش است خیلی سریع موجی از وحشت و نگرانی توأم با بی افقی در میان کارگران دامن زد. بی بهرگی طبقه کارگر از صف مستقل سوسیالیستی و فقدان یک حزب واقعی کارگری و کمونیستی که تعرض سرمایه را با تعرض سازمان یافته کارگران پاسخ گوید سبب شد که کارگران برای حفظ کار و حد اقل زندگی خود هر چه بیشتر به تقلاهای فردی و مایه گذاشتن از وقت و جان خویش در چهارچوب تمکین به مطالبات کارفرمایان متوسل گردند. این درست همان وضعی بود که احزاب سرمایه اعم از مودرات یا سوسیال دموکرات برای رسیدن به آن قند در دلشان آب می شد. اکثریت کارگران علاوه بر تن دادن به شرائط شاق تر کار حتی در روزهای بیماری نیز از ترس اخراج و بخاطر حفظ کار خود از گرفتن مرخصی استعلاجی که حق طبیعی و مسلم شان بود خودداری کردند. بر اساس گزارش سازمان سراسری کارفرمایان سوئد SAF کاهش ساعات غیبت ناشی از خودداری کارگران در اخذ مرخصی بیماری در فاصله میان ۹۰ تا ۹۵ معادل ۳۰۰,۰۰۰ شغل تمام وقت بوده است. این اعتراف صریح سرمایه دارانی است که خود و دولت نماینده شان صحنه پرداز و کارگزار این سناریوی شوم ضدکارگری بوده اند. رقم ۳۰۰۰۰۰ بنا به گفته همان سازمان کارفرمایان چیزی برابر

با نصف بیکاری موجود در سوئد است، این بدان معنی است که سرمایه داری سوئد از طریق اعمال این جنایت قرون وسطایی یعنی به مجبور کردن کارگران به کار در شرائط بیماری از طریق اعمال ایجاد رعب و وحشت و خطر از دست دادن کار در میان کارگران حدود ۳۰۰۰۰۰ کارگر را اخراج و تمامی رنج کار و تولید آنان را بر دوش سایر کارگران بار کرده است. تبدیل بخش مهمی از نیروی کار شاغل جامعه به نیروی کار رایگان و بدون هیچ دستمزد برای کارفرمایان، معاف نمودن کارفرمایان از پرداخت بیمه کارفرمایی برای این بخش از نیروی کار و پایین آوردن پی در پی مالیات کارفرمایان بطور عام نیز سناریوی سیاه دیگری بود که دولتهای مودرات و سوسیال دموکرات به نفع سرمایه داران و به ضرر طبقه کارگر به اجراء گذاردند. طرحهایی از قبیل **Arbetsliv utveckling** ، انواع کار پراکتیک، پرداخت بخش مهمی از حقوق استخدام شدگان در طول سال اول، کالمار مدل و.... همگی در همین راستا و با این هدف به اجراء نهاده شدند.

کارنامه جنایات سرمایه در سوئد را عجالتاً رها کنیم و به سایر بخشهای سرمایه بین المللی نظر اندازیم. متوسط دستمزد هفتگی کارگران امریکا در فاصله میان ۱۹۷۲ تا ۱۹۹۲ از ۳۱۰ دلار به ۲۵۰ دلار کاهش یافته است. در طول این مدت بسیاری از شرکتهای کارگران صنعتی تمام وقت را هزار هزار اخراج کرده اند به جای آنها کارگران پیمانی نیمه وقت استخدام نموده اند. حاصل این جابجایی تنزل حقوق کارگران از ساعتی ۲۰ دلار به ساعتی ۶ دلار بوده است. گزارشها در همین حال حکایت از آن دارند که ساعات کار کارگران امریکا امروز به مراتب از ۴۰ سال پیش بیشتر شده است و این در حالی است که در طی همین فاصله میزان بارآوری کار در این کشور چند برابر گردیده است. کارگر امریکایی که اساساً در قیاس با همزنجیران اروپای غربی خود همواره از معیشت وامکانات اجتماعی نازل تری برخوردار بوده است اینک حتی همین معیشت محدودش نیز در معرض تهاجم جدی و بی توقف سرمایه قرار گرفته است.

در اروپای شرقی اوضاع بگونه ای است که حتی وقیح ترین و دژخیم ترین مدافعان سرمایه نیز قادر به استتار سیاه روزیها و فلاکت و بی خانمانی بی سابقه ساکنان این بخش از جهنم سیاه سرمایه داری نیست. سقوط اردوگاه

شوروی مستقل از همهٔ عربیده کشی های مضمّن کنندهٔ غرب و روایات جعلی بورژوازی صرفاً تجسم ورشکستگی حادثتر بخشی از جهان سرمایه داری بود. سرمایهٔ اجتماعی کشورهای اردوگاه به دلائلی که در اینجا مجال طرح آنها نیست بیش از اروپای غربی و امریکا یا ژاپن توان بازتولید و خودگستری خود را از دست داده بود. بارآوری کار اجتماعی در این جوامع پایین تر، قدرت رقابت سرمایه ها در بازار جهانی محدودتر، ظرفیت سرمایه ها در تحقق نرخ سودهای بالا یا در واقع درجهٔ سهم بری آنها از اضافه ارزش تولید شده توسط طبقهٔ کارگر بین المللی کمتر بود. آنچه اردوگاه را به ورطهٔ سقوط فرو راند فعلیت بحران رو به عمق سیستم کاپیتالیستی بود. بحرانی که اینک تمامی بار مشقات آن بگونه ای هر چه دردناک تر و دهشتناک تر بر گردهٔ چند صد میلیون کارگر این کشورها سرشکن شده است. کارگرانی که تا دیروز نانی برای خوردن داشتند امروز به رقت بارترین شکلی از گرسنگی رنج میکشند و فرزندان آنها گروه گروه به بچه های خیابانی تبدیل می گردند.

سخن کوتاه، نظام سرمایه داری امروز به چنان دوزخ دهشتباری تبدیل شده است که در هیچ گوشهٔ آن هیچگونه تأمین اجتماعی و آسایش و آرامشی برای سکنهٔ زمین باقی نمانده است. بیش از ۸۰۰،۰۰۰،۰۰۰ نفر از ساکنان صد کشور سرمایه داری در شرائط بینهایت رقت باری زندگی می کنند که سطح معیشت آنها در مقایسه با ۱۵ سال بشدت پایین رفته است. همین آمار اضافه میکند که درآمد روزانهٔ ۳ میلیارد شهروند دنیای سرمایه داری از ۲ دلار پایین تر است.

در فاصلهٔ سالهای ۱۹۶۰ تا ۱۹۸۵ نرخ بیکاری در کشورهای پیشرفتهٔ صنعتی بیش از ۴۰٪ و درمالک سرمایه داری موسوم به "درحال توسعه" متجاوز از ۸۰٪ رشد داشته است. این نرخ از ۱۹۸۵ با شتابی بسیار بیشتر و فزاینده تر افزایش یافته است.

در نیویورک این قلب تپندهٔ سرمایه در سال ۱۹۸۷ هر شب بیش از ۳۰۰۰۰ انسان بی خانه و کاشانه در سردترین شبهای زمستان کنار خیابانها بیتوته می کرده است. از کل شهروندان جهان سرمایه داری نیز در همین سال بالغ بر ۳۰۰ میلیون انسان در زاغه ها و خرابه های فاقد آب و فاقد همه چیز زندگی می نموده اند. این ارقام در طول چند سال اخیر بطور دهشتباری بالا رفته است.

از ۱۹۸۰ به این سوی درآمد فقیرترین گروه ۲۰ درصدی شهروندان سرمایه مستمراً کاهش یافته و درآمد ثروتمندترین گروه بطور جهشی بالا رفته است. بنا بر گزارش سازمان توسعه، سهم درآمد ۲۰٪ از ثروتمندترین سکنه کره زمین در سال ۱۹۹۶ برابر با ۸۵٪ کل درآمد جهان بوده است!!! در حالی که سهم ۲۰٪ از فقیرترین جمعیت زمین در همین سال فقط ۱،۴٪ درآمد کل بوده است!!! بر پایه همین آمار حجم کل تولیدات جهان در فاصله میان ۱۸۵۰ تا ۱۹۶۰ حدود ۱۱٪ فزونی داشته است اما سهم ۲۰٪ از فقیرترین سکنه زمین در همین فاصله از ۲،۳٪ به ۱،۴٪ رسیده است. این روند از ۱۹۶۰ به بعد بطور فاحشی تشدید شده است. آمار می افزاید که هم اکنون در آمد ۳۵۸ میلیارد در جهان بیش از تمامی درآمد کشورهای است که در آنها بیش از ۲،۳۰۰،۰۰۰،۰۰۰ نفر زندگی می کنند. بر این گزارش باید این نکته را نیز افزود که در درون خود همین ممالک نیز اختلاف میان درآمد سالانه کارگران و سرمایه داران سر به فلک می کشد.

انحطاط نظام سرمایه داری به مرحله ای رسیده است که در داخل پیشرفته ترین جوامع صنعتی جهان یعنی ممالک اتحادیه اروپا و امریکا نیز حدود ۳۰ میلیون نفر بکلی فاقد کارند، ۵ میلیون نفر بی خانمانند و ۴۰٪ جمعیت فقط از ۱۸٪ درآمد برخوردار است. در استکهلم پایتخت مدینه فاضله سرمایه داری درآمد ساکنان محله های کم درآمد در طول دهه اخیر حداقل ۱۰٪ کاهش داشته است و در همین فاصله درآمد سکنه مناطق مرفه بیش از ۴۰٪ بالا رفته است.

فقط در برزیل متجاوز از ۷ میلیون و در جنوب آسیا دهها میلیون کودک خیابانی وجود دارد. شمار کودکان گرسنه محکوم به مرگ در حاشیه شهرها و کنار کوچه های آسیا و افریقا صدها میلیون است. شلیک به این کودکان و کشتار آنان یکی از تفریحات متداول پلیس در این مناطق است..

اینها گوشه ای و فقط گوشه ای از حقایق جاری و روزمره نظام سرمایه داری در همه اکناف و اطراف جهان کنونی است. حقایقی که از سرشت این نظام می جوشند و هر لحظه گسترده از لحظه پیش افق زیست بشر را تیره و تار میسازند. شیوه تولید سرمایه داری به حکم درونمایه متناقض خود تاریخاً در موقعیتی قرار گرفته است که برای بقای خود سوای گسترش هر چه عمیق تر و دردناک تر گرسنگی، فقر، بیخانمانی، جنگ و ویرانگری،

فلاکت و سیه روزی در جهان هیچ راه دیگری ندارد. تعیین تکلیف قطعی و عاجل با این نظام برای پرولتاریای جهانی مسأله فوری مرگ و زندگی است. این نظام خود از بند بند وجودش فریاد می کشد که بشریت کارگر و فرودست دنیا اگر قصد زنده ماندن دارد باید خود را برای همیشه از شر این دوزخ سیاه رهایی بخشد.

